

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱/۲۰

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال هفتم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۹۲

بررسی تفسیر اهل سنت از آیه ارتداد و ارتباط آن با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه

حامد دژآباد*

چکیده

آیه ارتداد (مائده: ۵۴) در نظر برخی مفسران اهل سنت، در مبحث خلافت جایگاهی ویژه دارد و یکی از مستندات اصلی آنان در اثبات خلافت ابوبکر و دیگر خلفاست، تا جایی که فخر رازی این آیه شریفه را قوی ترین دلیل بر صحت امامت و خلافت ابوبکر می داند. او با همین پیش فرض دلالت آیه بعد - یعنی آیه ولایت - را بر امامت حضرت علی علیه السلام باطل اعلام می کند. اما از دیدگاه شیعه این آیه شریفه با ابوبکر و مبارزه او با اهل رده ارتباطی ندارد و اوصاف ذکر شده در آیه بر او و اصحابش تطبیق نمی کند. این آیه، مفهومی کلی و جامع را بیان می کند که امام علی و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه به همراه اصحابشان مصداق های کامل آن هستند.

واژگان کلیدی

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، اهل رده، ابوبکر، اهل سنت، شیعه.

یکی از آیاتی که برای اثبات خلافت ابوبکر مورد استناد اهل سنت قرار گرفته است، آیه ۵۴ از سوره مبارکه مائده است. در این آیه شریفه، خداوند متعال خطاب به اهل ایمان می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ حُبُّهُمْ وَحُبُّونَهُ أُذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛ (مائده: ۵۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می دهد، و خدا گشایش‌گر داناست.

برخی از مفسران و علمای اهل سنت با دلایلی سعی کرده‌اند تا صحت خلافت ابوبکر را از این آیه شریفه اثبات کنند.

فخر رازی در تفسیر خود در این باره می نویسد:

المقام الثالث في هذه الآية: وهو أن ادعى دلالة هذه الآية على صحة إمامة أبي بكر. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۷۹)

ابن حجر مکی نیز که - برخلاف جمهور اهل سنت - قائل به وجود نص جلی و ظاهر برای خلافت ابوبکر است^۱ در کتاب الصواعق المحرقة ذیل عنوان «الفصل الثالث فی النصوص السمعیة الدالة علی خلافته ﷺ من القرآن والسنة» می نویسد:

أما النصوص القرآنية فمنها قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ...﴾ (هیثمی کوفی، ۱۹۹۷: ج ۱، ۴۵)

برخی از مفسران اهل سنت پا را از این هم فراتر نهاده و افزون بر این ادعا، مدعی دلالت این آیه بر صحت و تثبیت امامت و خلافت عمر، عثمان و حضرت علی علیه السلام نیز شده‌اند. قرطبی در این باره می نویسد:

۱. ابن حجر هیثمی در «الفصل الرابع فی بیان أن النبی هل نص علی خلافة أبي بكر ﷺ» در این باره می نویسد: اعلم أنهم اختلفوا فی ذلك ومن تأمل الأحادیث التي قدمناها علم من أكثرها أنه نص عليها نصاً ظاهراً وعلى ذلك جماعة من المحققين وهو الحق وقال جمهور أهل السنة والمعتزلة والخوارج لم ينص على أحد (هیثمی کوفی، ۱۹۹۷: ج ۱، ۶۹).

فدل بهذا على تثبيت إمامة أبي بكر و عمرو و عثمان و علي - رضی الله عنهم - . (قرطبی،
۱۳۶۴: ج ۶، ۲۲۰)

جصاص و کیهراسی نیز که قبل از قرطبی این ادعا را بیان کرده بودند، دلالت آیه محل
بحث در اثبات خلافت ابوبکر را با آیه «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ» مشابه دانسته و می نویسد:

و فی الآیة دلالة علی صحة إمامة أبي بكر و عمرو و عثمان و علی - رضی الله عنهم - ...
و نظیر ذلك أيضاً فی دلالتہ علی صحة إمامة أبي بكر قوله تعالی: «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ
الْأَعْرَابِ سُنْدٌ عَوْنٌ إِلَى قَوْمٍ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُوهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ
أَجْرًا حَسَنًا». (جصاص، ۱۴۰۵: ج ۴، ۱۰۱؛ کیهراسی، ۱۴۰۵: ج ۳، ۸۳)

گفتنی است فخر رازی این آیه شریفه را از قوی ترین دلایل بر صحت امامت و خلافت ابوبکر
می داند و با همین پیش فرض، دلالت آیه بعد (آیه ولایت) بر امامت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را باطل
اعلام می کند.^۱

اکنون دیدگاه اهل سنت و ادله آنان در اثبات مدعی خود را به تفصیل ذکر می کنیم، سپس
به دیدگاه شیعه و نقد و بررسی ادله اهل سنت می پردازیم.

دیدگاه اهل سنت

پیش از بیان دیدگاه اهل سنت، گفتنی است اختلاف در تعیین مصداق «قوم» در عبارت
«فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ» منشأ بروز نظریات متعدد شده است، به طوری که تعیین صحیح
مصداق «قوم»، همه اختلاف ها را از میان برداشته و به وحدت نظر در بین مفسران خواهد
انجامید. از این رو مفسران اهل سنت کوشیده اند بر اساس روایات و اقوال صحابه و تابعین یا
تحلیل درونی از دلالت آیات، به تعیین مصداق «قوم» دست یابند تا از این راه مدعی خود را
که همان اثبات امامت و خلافت ابوبکر است مطرح کنند. بنابراین اهل سنت در تفسیر این آیات
بر دو حوزه و محور مرتبط با یکدیگر تکیه کرده اند. این دو حوزه عبارتند از: ۱. استناد به روایات
و اقوال صحابه و تابعین، ۲. تحلیل درونی از دلالت آیات.

الف) استناد به روایات و اقوال صحابه و تابعین

اهل سنت بر مبنای برخی از روایات و اقوال بعضی از صحابه و تابعین، مصداق «قوم» را

۱. وی در دلیل چهارم در نقد آیه ولایت می نویسد: الحجة الرابعة: أنا قد بيّنا بالبرهان البين أن الآية المتقدمة و هي قوله: «يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» [مانده: ۵۴] إلى آخر الآية من أقوى الدلائل على صحة إمامة أبي بكر، فلو دلت
هذه الآية [مانده: ۵۵] على صحة إمامة علي بعد الرسول لزم التناقض بين الآيتين، و ذلك باطل، فوجب القطع بأن هذه
الآية لا دلالة فيها على أن علياً هو الإمام بعد الرسول (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۸۵).

ابوبکر و اصحاب او می‌دانند که بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ با اهل رده به جهاد و مبارزه پرداختند.

در تفاسیر نقلی اهل سنت، این نظر به حسن بصری، قتاده، ضحاک و ابن جریج نسبت داده شده است (نک: طبری، ۱۴۱۲: ج ۶، ۱۸۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۲، ۲۹۲؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ج ۴، ۱۱۶۰).

اما آن چه در این باره جلب نظر می‌کند، استناد این نظر به حضرت علی علیه السلام است (نک: طبری، ۱۴۱۲: ج ۶، ۱۸۳).

ب) تحلیل درونی از دلالت آیات

دیگر ادله‌ای که اهل سنت برای اثبات مدعای خود به آن تکیه می‌کنند، استناد به فرازهایی از آیات محل بحث است. آنان می‌کوشند تعابیر موجود در این آیات را بر ابوبکر تطبیق دهند. فخر رازی که بیش از همه در این باره تلاش کرده، معتقد است متصف بودن ابوبکر به این اوصاف، دلیل بر صحت امامت و خلافت اوست:

لو كانت إمامته باطلة لما كانت هذه الصفات لا ثقة به. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۸۰)

فرازها و تعابیر مورد استناد آنان عبارتند از:

يَكُم. ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ﴾

فخر رازی که با تقریری خاص بیش از همه سعی در اثبات خلافت ابوبکر دارد، در تفسیر خود برای اثبات این مطلب که مراد از این آیه و تعبیر «قوم» رسول خدا ﷺ نیست، بلکه این تعبیر و آیه محل بحث، به ابوبکر و پیکار او با مرتدان اختصاص دارد، به فراز ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ﴾ استناد می‌کند و می‌گوید:

چون این تعبیر برای استقبال و آینده است، پس این قومی که خداوند از آن سخن به میان آورده، نباید وقت نزول این خطاب موجود باشند. افزون بر این، رسول الله ﷺ با مرتدان هرگز محاربه نکرد. (نک: همو: ۳۷۹)

۱. فخر رازی در این جا کوشیده است از طریق سلب و نفی دیگران، به نتیجه مورد نظر خود برسد. از این رو تلاش کرده است با دلایلی، ابتدا رسول الله ﷺ و سپس حضرت علی علیه السلام و بعد یمنی‌ها را از مصادیق «قوم» خارج کند تا آیه را به ابوبکر اختصاص دهد. وی می‌نویسد: أنا ندعی أن هذه الآية يجب أن يقال: إنها نزلت في حق أبي بكر رضي الله عنه والدليل عليه وجهان: الأول: أن هذه الآية مختصة بمحاربة المرتدين، وأبو بكر هو الذي تولى محاربة المرتدين على ما شرحنا، ولا يمكن أن يكون المراد هو الرسول ﷺ لأنه لم يتفق له محاربة المرتدين، ولأنه تعالى قال: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ﴾ وهذا للاستقبال لا للحال، فوجب أن يكون هؤلاء القوم غير موجودين في وقت نزول هذا الخطاب... ولا يمكن أيضاً أن يكون المراد هو

دوم. «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»

دومین فرازی که اهل سنت در حوزه تحلیل درونی برای اثبات مدعی خود بدان استناد می‌کنند، تعبیر «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» است. در آیه محل بحث، قومی که در آینده خواهند آمد به چند وصف توصیف شده‌اند که اولین این اوصاف^۱ همین تعبیر است. فخر رازی پس از تلاش برای اثبات اختصاص این آیه به ابوبکر و اثبات این موضوع که مصداق «قوم» ابوبکر است، اوصاف موجود در این آیه را بر ابوبکر تطبیق داده و ادعا می‌کند که تعبیر «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» بر ظالم نبودن ابوبکر دلالت دارد و ظالم نبودن نیز بر این که امامت و خلافت او حق و صحیح است دلالت می‌کند. وی در اولین تطبیق خود چنین می‌نویسد:

أنا ندعى دلالة هذه الآية على صحة إمامة أبي بكر، وذلك لأنه لما ثبت بما ذكرنا أن هذه الآية مختصة به فنقول: إنه تعالى وصف الذين أرادهم بهذه الآية بصفات: أولها: أنه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ». فلما ثبت أن المراد بهذه الآية هو أبو بكر ثبت أن قوله: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» وصف لأبي بكر، ومن وصفه الله تعالى بذلك يمتنع أن يكون ظالماً، وذلك يدل على أنه كان محققاً في إمامته. (همو: ۳۸۰)

او همچنین برای تطبیق این وصف بر ابوبکر در تأیید مدعی خود به دو حدیث استناد می‌کند و می‌نویسد:

قال عليه الصلاة والسلام: إن الله يتجلى للناس عامة ويتجلى لأبي بكر خاصة. وقال: ما صب الله شيئاً في صدري إلا وصبه في صدري أبي بكر. وكل ذلك يدل على أنه كان يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله. (همو: ۳۸۱)

سوم. «إِذْ لَقِيَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ آعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»

فخر رازی این وصف را نیز بر ابوبکر تطبیق داده و کسی را جز او لایق آن نمی‌داند و در تأیید آن به روایت نبوی استناد می‌کند و مدعی می‌شود که این روایت مستفیض است. وی می‌نویسد:

وثانيتها: قوله «إِذْ لَقِيَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ آعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» وهو صفة أبي بكر أيضاً الدليل الذي ذكرناه، ويؤكد ما روى في الخبر المستفيض أنه - عليه الصلاة والسلام - قال:

على ﷺ لأن علياً لم يتفق له قتال مع أهل الردة... ولا يمكن أيضاً أن يقال: إنها نازلة في أهل اليمن أو في أهل فارس، لأنه لم يتفق لهم محاربة مع المرتدين (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۷۹).

۱. بعضی از مفسران اهل سنت همچون قرطبی در تفسیر خود می‌نویسند: معلوم آن من کانت فيه هذه الصفات فهو ولي الله تعالى (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۶، ۲۲۰؛ جصاص، ۱۴۰۵: ج ۴، ۱۰۱؛ کبیراسی، ۱۴۰۵: ج ۳، ۸۳).

ارحم أمتي بأمتي أبوبكر. فكان موصوفاً بالرحمة والشفقة على المؤمنين وبالشدّة مع الكفار. (همو: ٣٨٠)

او در تأييد مدعی خود علاوه بر استناد به روایت مذکور، به دفاع ابوبکر از رسول خدا ﷺ در اوایل بعثت در حالی که رسول الله ﷺ در غایت ضعف بود، و نیز به مبارزه او با محاربین و اهل رده در زمان خلافتش اشاره می کند تا او را مصداق فراز فوق قرار دهد (همو)¹. ابن جزی غرناطی نیز می نویسد:

أن الصفات التي وصف بها هؤلاء القوم هي أوصاف أبي بكر، ألا ترى قوله: ﴿أَذَلَّتْ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ أَعَزَّتْ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ﴾، وكان أبوبكر ضعيفاً في نفسه قوياً في الله. (غرناطی، ١٤١٦: ج ١، ٢٣٦)

چهارم. ﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾

فخر رازی که اوصاف پیشین را خاص ابوبکر می داند، در این جا مدعی است که این وصف بین ابوبکر و حضرت علی عليه السلام مشترک است؛ اما با مقایسه ای نادرست، بهره ابوبکر را به دلیل تقدم زمانی و نیز به سبب این که جهاد او در زمان ضعف اسلام بود، اکمل و افضل می داند و می نویسد:

وثالثها: قوله: ﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ فهذا مشترك فيه بين أبي بكر و علي، إلا أن حظ أبي بكر فيه أتم وأكمل، وذلك لأن مجاهدة أبي بكر مع الكفار كانت في أول البعث، وهناك الإسلام كان في غاية الضعف، والكفر كان في غاية القوة، وكان يجهد الكفار بمقدار قدرته، ويذب عن رسول الله بغاية وسعه، وأما علي عليه السلام فإنه إنما شرع في الجهاد يوم بدر وأحد، وفي ذلك الوقت كان الإسلام قوياً وكانت العساكر مجتمعمة، فثبت أن جهاد أبي بكر كان أكمل من جهاد علي من وجهين: الأول: أنه كان متقدماً عليه في الزمان، فكان أفضل لقوله تعالى: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ﴾ [حديد: ١٠] والثاني: أن جهاد أبي بكر كان في وقت ضعف الرسول ﷺ و جهاد علي كان في وقت القوة. (رازی، ١٤٢٠: ج ١٢، ٣٨٠)

ابن جزی غرناطی تعبیر ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ را اشاره به مقاومت و نترسیدن ابوبکر در

١. وی می نویسد: ألا ترى أن في أول الأمر حين كان الرسول ﷺ في مكة وكان في غاية الضعف كيف كان يذب عن الرسول - عليه الصلاة والسلام - وكيف كان يلزمه و يخدمه، و ما كان يبالي بأحد من جبابرة الكفار و شياطينهم، و في آخر الأمر أعنى وقت خلافته كيف لم يلتفت إلى قول أحد، و أصر على أنه لا بد من المحاربة مع مانعي الزكاة حتى آل الأمر إلى أن خرج إلى قتال القوم وحده، حتى جاء أكابر الصحابة و تضرعوا إليه و منعه من الذهاب، ثم لما بلغ بعث العسكر إليهم انهزموا و جعل الله تعالى ذلك مبدأ لدولة الإسلام، فكان قوله: ﴿أَذَلَّتْ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ أَعَزَّتْ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ﴾ لا يليق إلا به (رازی، ١٤٢٠: ج ١٢، ٣٨٠).

برابر صحابه‌ای که او را از رفتن به میدان مبارزه با مرتدّان منع می‌کردند می‌دان (نک: غرناطی، ۱۴۱۶: ج ۱، ۲۳۶). سورآبادی نیز در سخنانی مشابه می‌نویسد:

﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾: و نترسند از سرزنش سرزنش کننده‌ای. و آن ابوبکر صدیق بود که قصد قتال مانعان زکات کرد. گروهی از یاران او را بر آن همی ملامت کردند که ایشان شهادت‌گویانند بوبکر از آن نه‌اندیشید ایشان را به قهر در اسلام و شریعت آورد. (سورآبادی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۵۷۵)

پنجم. ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾

فخررازی با استناد به فرازی دیگر از آیه محل بحث، آن را با آیه ۲۲ سوره نور تأکید کرده و با ادعای تطبیق همه صفات مذکور در آن آیه بر ابوبکر، حکم به صحت امامت و خلافت او می‌دهد. وی می‌نویسد:

رابعها: قوله ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ وهذا لائق بأبي بكر لأنه متأكد بقوله تعالى: ﴿وَلَا يَأْتَلُ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ﴾ [نور: ۲۲] وقد بينا أن هذه الآية في أبي بكر، ومما يدل على أن جميع هذه الصفات لأبي بكر أننا بينا بالدليل أن هذه الآية لا بد وأن تكون في أبي بكر، ومتى كان الأمر كذلك كانت هذه الصفات لا بد وأن تكون لأبي بكر، وإذا ثبت هذا وجب القطع بصحة إمامته، إذ لو كانت إمامته باطلة لما كانت هذه الصفات لائقة به. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۸۰)

ارزیابی دیدگاه اهل سنت

از دیدگاه مفسران و متکلمان شیعه، این آیه شریفه هرگز بر امامت و خلافت ابوبکر دلالت ندارد، بلکه اساساً این آیه درباره ابوبکر نیست. از آن جا که اهل سنت در تفسیر این آیات بردو حوزه و ساحت یعنی «استناد به روایات و اقوال صحابه و تابعین» و «تحلیل درونی از دلالت آیات» تکیه کرده‌اند، در پاسخ به آنان به تفکیک و به ترتیب، مستندات و ادله‌شان را نقد و بررسی می‌کنیم.

الف) بررسی استناد به روایات و اقوال صحابه و تابعین

چنان‌که گفته شد، اهل سنت بر مبنای برخی روایات و اقوال بعضی از صحابه و تابعین (حسن بصری، قتاده، ضحاک و ابن جریج)، مصداق «قوم» را ابوبکر و اصحاب او می‌دانند که پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ با اهل رده به جهاد و مبارزه پرداختند. اما این نظر تنها نظر در این باره نیست و در تفاسیر اهل سنت، اقوال دیگری نیز وجود دارد. ابوحنیفان اندلسی در تفسیر خود به نُه قول در این باره اشاره کرده است. وی می‌نویسد:

وفى القوم الذين يأتى الله بهم: أبوبكر وأصحابه، أو أبوبكر وعمر وأصحابهما، أو قوم أبى موسى، أو أهل اليمن ألفان من البحر وخمسة آلاف من كندة و بجيلة، وثلاثة آلاف من أخلاط الناس جاهدوا أيام القادسية أيام عمر. أو الأنصار، أو هم المهاجرون، أو أحياء من اليمن من كندة و بجيلة وأشجع لم يكونوا وقت النزول قاتل بهم أبوبكر فى الردة، أو القربى، أو على بن أبى طالب قاتل الخوارج أقوال تسعة. (اندلسى، ۱۴۲۰: ج ۴، ۲۹۷)

ابن جوزى نیز شش قول را آورده است. او می گوید:

وفى المراد بهؤلاء القوم ستة أقوال: أحدها: أبوبكر الصديق وأصحابه الذين قاتلوا أهل الردة...، والثانى: أبوبكر، وعمر، والثالث: أنهم قوم أبى موسى الأشعرى، والرابع: أنهم أهل اليمن، والخامس: أنهم الأنصار، والسادس: المهاجرون والأنصار. (ابن جوزى، ۱۴۲۲: ج ۱، ۵۵۹)

از آن چه تا کنون گفته شد، چند نکته روشن می شود:

الف) با وجود این همه تشتت آرا و اختلاف اقوال که در تفاسیر اهل سنت به وضوح نمایان است، نادرستی و ضعف استدلال برخی مفسران آنان - به ویژه فخر رازی - که می کوشند بر چنین مبنای سست و ضعیفی، خلافت و امامت ابوبکر را اثبات کنند آشکار می شود. موضوع مهمی همچون خلافت و جانشینی رسول الله ﷺ و تعیین مصداق آن با چنین مبنای سست و ضعیفی چگونه اثبات می شود؟ تعصبات بی جا و پیش فرض های نادرست مانع از درک درست حقیقت است و کار را به جایی می رساند که با این همه اختلاف اقوال و تشتت آرا - و ضعف های دیگری که در ادامه بیان خواهد شد - سعی در اثبات این موضوع مهم و تحمیل نظر خود بر قرآن کریم را دارند که در کلام ابن حجر هیثمی ملاحظه کردید (نک: هیثمی کوفی: ۱۹۹۷: ج ۱، ۴۵).

ب) افزون بر تعارض و تشتت آرا، روایات مستند به حسن بصری، قتاده، ضحاک و ابن جریج - که همگی از تابعین هستند - مقطوعه^۱ و ضعیفند و اقوال آنان نمی تواند حجت و ملاک قرار گیرد. علاوه بر این حسن، قتاده و ابن جریج همگی به تدلیس متهمند (نک: ذهبی، بی تا: ج ۱، ۴۶۰).

ج) روایتی که به نقل از حضرت علی رضی الله عنه در این باره در منابع اهل سنت دیده می شود، ضعیف و استنادناپذیر است. ضعیف و غیرمعتبر بودن این روایت از دو جهت است:

۱. این روایت از بعد سندى ضعیف است. سندى که طبرى در این باره ذکر کرده

۱. المقطوع وهو المروى عن التابعين قولاً لهم أو فعلاً (عاملی، ۱۴۱۰: ج ۱، ۹۲).

چنین است:

حدثني المثنى، قال: ثنا إسحاق، قال: ثنا عبدالله بن هشام، قال: أخبرنا سيف بن عمر، عن أبي روق، عن الضحاک، عن أبي أيوب، عن علي عليه السلام. (طبري، ۱۴۱۲: ج ۶، ۱۸۳)

در این سند، سيف بن عمر قرار دارد که به تصریح رجالیون اهل سنت متهم به زندقه و جعل حدیث و فردی ضعیف الحدیث است (نک: ذهبی، بی تا: ج ۲، ۲۵۵؛ عقیلی، ۱۴۰۴: ج ۳، ۴۸۴؛ نسائی، ۱۳۶۹: ج ۱، ۵۰؛ اصبهانی، ۱۴۰۵: ج ۱، ۹۱؛ ابن حبان، ۱۳۹۶: ج ۱، ۳۴۵).
مزی در کتاب تهذیب الکمال اقوال رجالیون مطرح اهل سنت را این گونه بیان می کند:

قال عباس الدوري، عن يحيى بن معين: ضعيف الحديث. وقال أبو جعفر الحضرمي، عن يحيى بن معين: فليس خير منه. وقال أبو حاتم: متروك الحديث يشبه حديثه حديث الواقدي. وقال أبو داود: ليس بشيء. وقال النسائي، والدارقطني: ضعيف. وقال أبو أحمد بن عدي: بعض أحاديثه مشهورة وعامتها منكرة لم يتابع عليها، وهو إلى الضعف أقرب منه إلى الصدق. وقال أبو حاتم بن حبان: يروى الموضوعات عن الأثبات. (مزی، ۱۴۰۰: ج ۱۲، ۳۲۶)

۲. این روایت با روایت دیگری که آن هم از حضرت علی عليه السلام نقل شده در تعارض است. طبرسی در این باره می نویسد:

روى عن علي أنه قال يوم البصرة والله ما قوتل أهل هذه الآية حتى اليوم وتلاه هذه الآية. (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۳، ۳۲۲ و نیز نک: حویزی، ۱۴۱۵: ج ۱، ۶۴۱؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۲، ۳۱۵)

د) بعضی از مفسران و محدثان اهل سنت، تطبیق آیه شریفه بر ابوبکر را نپذیرفته اند و آن را بر یمنی ها (قوم ابوموسی اشعری) تطبیق داده اند. مستند این گروه از اهل سنت روایتی نبوی است که حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین آن را به شرط مسلم صحیح دانسته و می نویسد:

عن سماك بن حرب، قال: سمعت عياضاً الأشعري، يقول: لما نزلت ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ قال رسول الله ﷺ: «هم قومك يا أبا موسى، وأوماً رسول الله ﷺ بيده إلى أبي موسى الأشعري» هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه. (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ج ۷، ۳۵۲)

هیثمی نیز در کتاب مجمع الزوائد این روایت را نقل کرده و سپس می نویسد:

رواه الطبرانی و رجاله رجال الصحيح. (هیثمی، ۱۴۱۲: ج ۷، ۸۰)^۱

۱. در صحت این روایت تردید جدی وجود دارد؛ چرا که صحابی بودن عیاض اشعری ثابت نیست و عده ای از رجالیون اهل سنت به تابعی بودن او و مرسل بودن این روایت تصریح کرده اند.

طبری پس از بیان اقوال متعدد نوشته است:

وأولى الأقوال فى ذلك عندنا بالصواب، ما روى به الخبر عن رسول الله ﷺ أهل اليمن قوم أبى موسى الأشعري. (طبرى، ۱۴۱۲: ج ۶، ۱۸۵)^۱

ابوحيان اندلسی نیز پس از بیان نه قول در این باره، روایت نبوی مذکور را به نقل از کتاب مستدرک حاکم نیشابوری ذکر می‌کند و اصح اقوال در این باره را تطبیق آیه بریمنی‌ها می‌داند (نک: اندلسی، ۱۴۲۰: ج ۴، ۲۹۷). قرطبی هم این نظر را اصح می‌داند (نک: قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۶، ۲۲۰)^۲.

ب) بررسی تحلیل درونی از آیات

مفسران و محققان شیعه، اجماع و اتفاق نظر دارند که قدر متیقن در تفسیر این آیه این است که تعابیر موجود در آیه شریفه قابلیت انطباق با ابوبکر و اصحابش را ندارند و هرگز نمی‌توان از این آیه شریفه فضیلتی برای او اثبات کرد، چه رسد به این که خلافت و صحت امامت او را نتیجه گرفت؛ زیرا در بخش گذشته ثابت کردیم که مبنای اهل سنت در اثبات مدعای خود کاملاً ضعیف و سست، همراه با تعارضات گسترده و تشتت آراست و نمی‌توان با این مبنای ضعیف، تعابیر موجود در آیه را بر ابوبکر و اصحابش تطبیق داد. حتی با صرف نظر از این موضوع باز نمی‌توان ادعای اهل سنت را پذیرفت و با دلایل متعددی این ادعا مخدوش و ناپذیرفتنی است که در ادامه، این دلایل به تفصیل بیان خواهند شد. اکنون به تفکیک فرازهای مورد استناد اهل سنت را بررسی می‌پردازیم.^۳

ابن ابی حاتم در این باره می‌نویسد: عیاض الأشعری روى عن النبى ﷺ مرسلأنه قرأ «فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» وهو تابعى (ابن ابی حاتم، بی تا: ج ۶، ۴۰۷). ابن حبان نیز می‌نویسد: عیاض الأشعری بیروى عن عمر بن الخطاب وأبى عبيدة بن الجراح وأبى موسى روى عنه سماك بن حرب وقد قيل إنه له صحبة وليس يصح ذلك عندى (ابن حبان، ۱۳۹۳: ۵، ۲۶۴). مزى هم به این اختلاف تصریح کرده است: عیاض بن عمرو الأشعری، مختلف فى صحبته، سكن الكوفة (مزى، ۱۴۰۰: ج ۲۲، ۵۷۱).

۱. طبری در ادامه می‌نویسد: ولولا الخبر الذى روى فى ذلك عن رسول الله ﷺ بالخبر الذى روى عنه ما كان القول عندى فى ذلك إلا قول من قال: هم أبوبكر وأصحابه و ذلك أنه لم يقاتل قوماً كانوا أظهروا الإسلام على عهد رسول الله ﷺ ثم ارتدوا على أعقابهم كفاراً، غير أبى بكر و من كان معه ممن قاتل أهل الردة معه بعد رسول الله ﷺ و لكننا تركنا القول فى ذلك للخبر الذى روى فيه عن رسول الله ﷺ أن كان معدن البيان عن تأويل ما أنزل الله من وحيه و آى كتابه (همان).

۲. وی می‌نویسد: قيل: إنها نزلت فى الأشعريين، ففى الخبر أنها لما نزلت قدم بعد ذلك بيسير سفائن الأشعريين، و قبائل اليمن من طريق البحر، فكان لهم بلاء فى الإسلام فى زمن رسول الله ﷺ و كانت عامة فتوح العراق فى زمن عمرؓ على يدى قبائل اليمن، هذا أصح ما قيل فى نزولها، و الله أعلم (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۶، ۲۲۰).

۳. از دیدگاه شیعه، دو نظر در تفسیر این آیه شریفه مطرح است که در صفحات بعد ذکر خواهد شد. اما همان‌طور که اشاره

یکم. بررسی فراز «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ»

در تقریر فخر رازی ذیل عنوان فوق چند ادعا وجود داشت که عبارت بود از:

الف) این آیه به محاربه با مرتدان اختصاص دارد.

ب) ابوبکر متولی محاربه با مرتدان بود.

ج) رسول خدا ﷺ و علی عليه السلام با مرتدان پیکار نکردند.

در نقد این ادعاها باید گفت:

۱. اختصاص این آیه به محاربه با مرتدان ثابت نیست و در این آیه از محاربه و پیکار با مرتدان صحبت نشده است، بلکه صرفاً گفته شده که در صورت ارتداد، خداوند متعال گروهی را می آورد که دارای این صفات خاص باشند. این سخن خداوند هشدار است به تمام مسلمانان در همه قرن ها که به ایمان خود مغرور نشوند و خود را محور اسلام ندانند و بدانند که اگر آن ها هم از اسلام و انجام برنامه های آن روی برگردانند، خداوند کسانی دیگر را برمی انگیزد که بهتر از آن ها از دین خدا حمایت کنند. این حقیقت که می توان آن را «سنت استبدال»^۱ نامید، در چندین آیه از قرآن کریم با تعبیرهای گوناگونی آمده است. از جمله:

﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾. (محمد: ۳۸)

﴿وَإِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾. (ابراهیم: ۳)

﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِالْآخِرِينَ﴾. (نساء: ۱۳۳)

﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوها بِكَافِرِينَ﴾. (انعام: ۸۹)

تدبر در این آیات نشان می دهد که بقا و استمرار دین الهی در زمین، در گرو خواست یک فرد یا گروه نیست و هیچ کس نباید دین خدا را مدیون خود بداند و اگر قوم یا گروهی، از دین و اجرای برنامه الهی روی گردانند و خود را تا سطح تعهد و مسئولیت متناسب با رسالت آسمانی، بالا نکشند، رسالت آسمانی تعطیل نخواهد شد و خداوند متعال گروه دیگری را که شرایط بهتر و برتری را برای ایفای نقش خود فراهم آورده باشند و از برنامه الهی پیروی کنند، جایگزین آن ها خواهد کرد.

شد قدر متیقن در تفسیر این آیه از دیدگاه شیعه این است که تعبیر موجود در آیه شریفه قابلیت انطباق با ابوبکر و اصحابش را ندارد.

۱. برای آگاهی بیشتر درباره سنت استبدال رجوع شود به پایان نامه کارشناسی ارشد نگارنده با عنوان: «نقش سنت استبدال در تأمین هدف خلقت» (دانشکده الهیات دانشگاه تهران، سال ۱۳۸۵)

عَلَّامَه طَباطِبَائِي نيز در اين باره مي نويسد:

الآية جارية مجرى قوله تعالى: ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾.
(طباطبایی: ۱۴۱۷، ج ۵، ۳۹۰)

اين نظرها برخی از مفسران اهل سنت نيز مطرح کرده اند. ابن کثير ذيل اين آيه شريفه نوشته است:

يقول تعالى مخبراً عن قدرته العظيمة أنه من تولى عن نصرة دينه وإقامة شريعته، فإن الله يستبدل به من هو خيرها منه، وأشدّ منعة، وأقوم سبيلاً، كما قال تعالى: ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾ [محمد: ۳۸] وقال تعالى: ﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِمِثْلٍ خَيْرٍ مِنْكُمْ﴾ وما ذلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ [إبراهيم: ۱۹-۲۰]. (دمشقي، ۱۴۱۹: ج ۳، ۱۲۳ و نیز نک: قاسمی، ۱۴۱۸، ج ۴، ۱۶۸)

در روایتي که به نقل از ابن عباس در تفاسير روايي اهل سنت وجود دارد همين نظر ذکر شده است. ابن ابی حاتم رازی در تفسير خود مي نويسد:

عن ابن عباس قوله: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ حَسْبُهُمْ وَيُحِبُّهُمْ﴾ إنه وعيد من الله إنه من ارتد منهم سنستبدل بهم خيراً منهم. (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ج ۴، ۱۱۶۰)

نکته درخور توجه اين است که حتی بر مبنای نظريات مفسرانی همچون طبری، ابوحیان اندلسی و قرطبی که تطبيق آیه شريفه بر ابوبکر را نپذيرفته اند و آن را بر يمني ها (قوم ابوموسی اشعری) تطبيق داده اند، باز محاربه ای با مرتدان صورت نگرفته است؛ چون همان طور که قرطبی و ديگر مفسران بيان کرده بودند، يمني ها در زمان عمر در فتوحات مسلمين شرکت کردند و پیکارانان با مرتدان نبود:

كانت عامة فتوح العراق في زمن عمر رضي الله عنه على يدي قبائل اليمن، هذا أصح ما قيل في نزولها. والله أعلم. (قرطبي، ۱۳۶۴: ج ۶، ۲۲۰)

مراغی نيز در تأييد اين نظر که در صورت پذيرش تطبيق آیه شريفه بر يمني ها (قوم ابوموسی اشعری) پیکاری با مرتدان صورت نگرفته است مي نويسد:

روى أن النبي صلى الله عليه وسلم لما قرأ هذه الآية قال: «هم قوم أبى موسى» وإن لم يكونوا قاتلوا المرتدين مع أبى بكر، لأن الله وعد بأن يأتى بخير من المرتدين بدلاً منهم، ولم يقل إنهم يقاتلون المرتدين، ويكفى فى صدق الوعد أن يقاتلوا ولو غير المرتدين. (مراغى، بی تا: ج ۶، ۱۴۰)

بنابراين ادعاى اول فخر رازی که مدعى بود اين آيه، به محاربه با مرتدان اختصاص دارد

صحیح نیست یا دست کم مورد تردید جدی است و نیاز به اثبات دارد.

۲. بر فرض پذیرش ادعای اول باز نمی‌توان ادعای دوم و سوم را مبنی بر این که ابوبکر متولی محاربه با مرتدان بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان پیکار نکرد، پذیرفت؛ چرا که ارتداد - به معنایی که فخر رازی و بعضی دیگر در این جا بدان معتقدند که همان رجوع از اسلام به کفر باشد - در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و در اواخر رسالت ایشان به وقوع پیوست. بر اساس مستندات تاریخی، سه فرقه در اواخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شدند که ریاست یکی از آن‌ها را اسود عنسی به عهده داشت و مسلمانان به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن‌ها جهاد کرده و به پیروزی رسیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله همان شبی که اسود به دست فیروز دیلمی در یمن کشته شد، این خبر را به مسلمانانی که در مدینه بودند اطلاع دادند (نک: زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۱، ۶۴۴؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ج ۴، ۷۷؛ رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۷۷).^۱ کسانی هم که در مقابل امام علی علیه السلام قرار گرفتند به طور قطع حکم مرتد را دارند که در پایان سخن، دلایل آن ذکر خواهد شد. بنابراین در این آیه شریفه از پیکار با مرتدان سخنی به میان نیامده، یا دست کم احتمال دیگری به جز پیکار با مرتدان منتفی نیست، و اگر هم این آیه، مربوط به پیکار با مرتدان باشد، در اواخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله - و لو با عده‌ای از آنان - و در زمان خلافت امام علی علیه السلام انجام شده است. پس اختصاص این آیه شریفه به ابوبکر و محاربه او با مرتدان ادعایی نادرست است؛ به ویژه با توجه به اوصاف مذکور در این آیه شریفه، به طور قطع می‌توان ادعا کرد که این آیه به ابوبکر و اصحابش اختصاص ندارد که در بخش‌های بعدی ادله آن بیان خواهد شد.

با رد این ادعاها، اختصاص این آیه به ابوبکر و اثبات فضیلت و صحت خلافت برای او نیز منتفی می‌شود، اگرچه با آن چه در بخش پیشین (بررسی استناد به روایات و اقوال صحابه و تابعین) بیان شد، اصولاً دیگر نوبت به طرح این ادعاها و رد آن‌ها نمی‌رسد.

۱. كان أهل الردة إحدى عشرة فرقة: ثلاث في عهد رسول الله صلی الله علیه و آله بنو مدلج، و رئیسهم ذو الخمار و هو الأسود العنسی، و كان كاهناً تنبأ باليمن و استولى على بلاده، و أخرج عمال رسول الله صلی الله علیه و آله فكتب رسول الله صلی الله علیه و آله إلى معاذ بن جبل و إلى سادات اليمن، فأهلكه الله على يدي فيروز الديلمي بيته فقتله و أخبر رسول الله صلی الله علیه و آله بقتله ليلة قتل، فسز المسلمون و قبض رسول الله صلی الله علیه و آله من الغد. و أتى خبره في آخر شهر ربيع الأول... (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۱، ۶۴۴؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ج ۴، ۷۷؛ رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۷۷).

یک فرقه نیز در زمان عمر مرتد شدند که در کتب تاریخی به تفصیل در این باره بحث شده است: فرقه واحده ارتدت في خلافة عمر بن الخطاب و هم غسان قوم جبلة بن الأيهم (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۱، ۶۴۵؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ج ۴، ۷۷؛ رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۷۷).

دوم. بررسی فراز «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»

چنان که بیان شد استناد فخر رازی به این فراز و فرازهای بعدی، متوقف بر اثبات این موضوع بود که مراد از این آیه شریفه ابوبکر باشد اما با اثبات ارتباط نداشتن آیه شریفه با ابوبکر، استناد اهل سنت - به ویژه فخر رازی - به این فراز و فرازهای بعدی برای اثبات مدعی خود که همان خلافت باشد کاملاً نادرست و ناپذیرفتنی است. افزون بر این، هرگز نمی توان این وصف و دیگر اوصاف والای موجود در آیه شریفه را بر ابوبکر و اصحابش تطبیق داد.

بر اساس منابع شیعه و اهل سنت، این ویژگی را رسول گرامی اسلام ﷺ در روز جنگ خیبر به امام علی علیه السلام داده است. در همان جنگی که پیامبر اسلام ﷺ ابوبکر و عمر را برای فتح قلعه خیبر فرستاده بود؛ اما آن دو، میدان نبرد را ترک و فرار را بر قرار ترجیح داده بودند. رسول گرامی اسلام ﷺ از این عمل غضبناک شد و فرمود:

لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَهُ. (بخاری، بی تا، ج ۲۰، ۴؛ نیشابوری، بی تا، ج ۱۲۱، ۷؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ۲۳۴؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۲، ۴۳۱؛ ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۲، ۸۴)

پیامبر اکرم ﷺ نیز فردای آن روز پرچم را به دست حضرت علی علیه السلام سپرد. رسول خدا ﷺ این جمله را درباره امیر المؤمنین علیه السلام در جای دیگری نیز تکرار کرده است؛ از جمله در زمانی که امام علی علیه السلام را به جنگ با کفار یمن فرستاده بود و آن حضرت بعد از فتح یمن، پیش از تقسیم غنائم کنیزی را برای خودش انتخاب کرد و این بر دیگران و از جمله خالد بن ولید بسیار گران آمد. بدخواهان گمان کردند که اگر بدگویی امام را به رسول خدا ﷺ کنند، شاید از چشم حضرت بیفتد؛ اما نبی مکرم ﷺ با دیدن نامه خالد بن ولید از عصبانیت رنگش سرخ شد و فرمود:

مَا تَرَى فِي رَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟ (ترمذی، بی تا: ۴۹۲، ۶)

طبرسی اعطای این عنوان به حضرت علی علیه السلام از جانب رسول خدا ﷺ را به عنوان مؤید بر روایاتی دانسته است که مصداق «قوم» در آیه محل بحث را بر حضرت علی علیه السلام و اصحابش تطبیق داده اند. وی ذیل آیه محل بحث و در مقام تعیین مصداق «قوم» می نویسد:

وقيل هم أمير المؤمنين علي عليه السلام وأصحابه حين قاتل من قاتله من الناكثين و القاسطين و المارقين و روى ذلك عن عمار و حذيفة و ابن عباس و هو المروى عن أبي

۱. فلما ثبت أن المراد بهذه الآية هو أبو بكر ثبت أن قوله «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» وصف لأبي بكر.

جعفروأبى عبد الله عليه السلام. ويؤيد هذا القول أن النبى وصفه بهذه الصفات المذكورة فى الآية فقال فيه وقد ندبه لفتح خبير بعد أن رد عنها حامل الراية إليه مرة بعد أخرى وهو يحبن الناس ويحبونونه «لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله كراراً غير فرار لا يرجع حتى يفتح الله على يده» ثم أعطاها إياه. (طبرسى، ۱۳۷۲: ج ۳، ۳۲۲)

شيخ طوسى نيز پس از روايات فوق نوشته است:

والذى يقوى هذا التأويل أن الله تعالى وصف من عناده بالآية بأوصاف وجدنا أمير المؤمنين عليه السلام مستكملاً لها بالإجماع.... (طوسى، بى تا: ج ۳، ۵۵۶)

چنان که اشاره شد، فخر رازى برای تطبيق اين وصف بر ابوبكر به دو حديث نيز استناد مى کند و آن ها را دليلی بر محبت او به خدا و رسول و محبت خدا و رسول به او مى داند. درباره روايت «إن الله يتجلى للناس عامة و يتجلى لأبى بكر خاصة» بايد گفت که اين روايت، موضوع و جعلی است و در کتبی که خود اهل سنت درباره احاديث موضوعه نگاشته اند به اين موضوع تصريح شده است. ابن جوزى در *الموضوعات* (۱۳۸۵: ج ۱، ۳۰۷)، ذهبى در *تلخيص كتاب الموضوعات لابن الجوزى* (بى تا: ج ۱، ۹۱)، سيوطى در *اللالى المصنوعة فى الأحاديث الموضوعة* (۱۴۱۷: ج ۱، ۲۶۳)، شوکانى در *الفوائد المجموعة فى الأحاديث الموضوعة* (۱۴۰۷: ج ۱، ۳۳۰) و ديگران، همه طرق اين روايت را جعلی و ضعيف به شمار آورده اند. ابن حجر عسقلانى در *لسان الميزان* نوشته است: «والحديث له طرق كلها واهية» (عسقلانى، ۱۴۰۶: ج ۱، ۲۳۲).

ابن جوزى بعد از بيان و بررسى همه طرق اين روايت، همين نظر را ابراز داشته است (ابن جوزى، ۱۳۸۵: ج ۱، ۳۰۷).

روايت دومى هم که فخر رازى به آن استناد مى کند جعلی و موضوع است. مجدالدین فيروزآبادى - صاحب كتاب *قاموس در کتاب سفر السعادة* مى نويسد:

أشهر المشهورات من الموضوعات: إن الله يتجلى للناس عامة ولأبى بكر خاصة. وحديث: ما صب الله فى صدرى شيئاً إلا وصبته فى صدر أبى بكر... وأمثال هذا من المقتریات المعلوم بطلانها ببديهة العقل. (فيروزآبادى، بى تا: ۱۴۹)

فتنى در *تذكرة الموضوعات* (فتنى، ۱، ۶۷۴)، شوکانى در *الفوائد المجموعة فى الأحاديث الموضوعة* (۱۴۰۷: ج ۱، ۳۳۵)، ابن جوزى در *الموضوعات* (۱۳۸۵: ج ۱، ۳۱۹) و ديگران، اين روايت را نيز جعلی و ضعيف دانسته اند.

با وجود اين که اين دو روايت در موضوع بودن اشهر المشهوراتند و در تأليفات پيش از فخر

رازی نیز به عنوان موضوعات شناخته می‌شده است - چنان‌که سیوطی به نقل از خطیب بغدادی به بی‌اصل بودن آن تصریح داشت - معلوم نیست که فخر رازی با چه انگیزه‌ای برای تأیید مدعی خود به این موضوعات چنگ می‌زند. بنابر آن‌چه گذشت، هرگز نمی‌توان تعبیر «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» را بر ابوبکر و اصحابش تطبیق داد. گفتنی است فخر رازی این وصف را - که وصف قوم است - تنها وصف ابوبکر به شمار آورده است و برای تأیید آن به دو روایت استشهاد می‌کند، در حالی که این وصف، وصف یک گروه و جمعیت است. نکته درخور تأمل این‌جاست که با در نظر گرفتن گروه و جمعیتی در کنار ابوبکر در ماجرای پیکار با اهل رده، تطبیق این وصف و اوصاف بعدی بر همه آن‌ها، به مراتب دشوارتر و ناپذیرفتنی‌تر می‌شود؛ زیرا در این پیکار فجایع و ظلم‌هایی توسط خالد بن ولید و لشکریانش صورت گرفت که نه تنها وصف «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» و اوصاف بعدی بر آن‌ها صدق نمی‌کند، بلکه تطبیق اوصافی که در نقطه مقابل این اوصاف است، بر آنان سزاوارتر است که در بخش بعد به تفصیل بیان خواهند شد.

سوم. بررسی فراز «إِذْ لَبَّيْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ آعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»

درباره این فراز از آیه شریفه نیز باید گفت از آن‌جا که استناد اهل سنت به این فراز و فرازهای بعدی، متوقف بر اثبات این موضوع بود که مراد از این آیه شریفه ابوبکر باشد - با اثبات ارتباط نداشتن آیه شریفه با ابوبکر - استناد اهل سنت - به ویژه فخر رازی - به این فراز و فرازهای بعدی برای اثبات مدعی خود که همان موضوع خلافت باشد کاملاً نادرست است و پذیرفتنی نیست.

افزون بر این، هرگز نمی‌توان این اوصاف را بر ابوبکر و اصحابش تطبیق داد. جنایات خالد بن ولید و سربازانش درباره مالک بن نویره و قبیله اش و مجازات نکردن آن‌ها توسط ابوبکر گواه روشنی بر این مطلب است که منابع معتبر اهل سنت نیز به آن اعتراف کرده‌اند، اگرچه عده‌ای نیز کوشیده‌اند این جنایات را توجیه کنند^۱.

گفتنی است همه کسانی که ابوبکر با آن‌ها جنگید، مرتد و کافر نبودند، بلکه بعضی از آن‌ها همچون مالک بن نویره و قبیله اش مسلمانانی بودند که با خلافت ابوبکر و اعطای زکات به او

۱. از آن‌جا که عده‌ای سعی کرده‌اند تا جنایات خالد و سربازانش را توجیه کنند، برای بیشتر روشن شدن این موضوع و رد این توجیحات لازم است تا کمی مشروح‌تر در این باره بحث شود. تفصیل این جریان و پاسخ به توجیحات محمد حسنین هیکل در کتاب *الصدیق ابوبکر!* را علامه شرف‌الدین در کتاب *قیم اجتهاد در مقابل نص* ذکر کرده است (عاملی، ۱۳۸۳: ۱۷۶).

مخالفت کردند. ابن حزم اندلسی در کتاب *المحلی* (بی تا: ج ۱۱، ۹۳) به اختلاف نداشتن حنفی ها و شافعی ها در این که اینان حکم مرتد را ندارند، اشاره کرده و نوشته است:

إن المتسمین بأهل الردة قسماً: قسم لم یؤمن قط كأصحاب مسیلة و سجاح فهؤلاء حربیون لم یسلموا قط لا یختلف أحد فی أنه یقبل توبتهم وإسلامهم والثانی قوم أسلموا ولم یكفروا بعد إسلامهم لكن منعوا الزکاة من أن یدفعوها إلى أبی بكر فعلى هذا قوتلوا ولم یختلف الحنفیون والشافعیون فی أن هؤلاء لیس لهم حکم المرتد أصلاً وهم قد خالفوا فعل أبی بكر فیهم ولا نسیمهم أهل الردة ودلیل ما قلناه شعر الحطیئة المشهور الذى یقول فیه شعر:

أطعنا رسول الله ما كان بیننا فیا لهفا ما بال دین أبی بكر

طبری درباره ایمان مالک و مرتد نبودن او می نویسد:

از کسانی که به اسلام مالک بن نویره شهادت دادند، ابوقتاده بن ربیع، برادر بنی سلمه است. او با خداوند عهد کرده بود که بعد از این ماجرا در هیچ جنگی با خالد بن ولید شرکت نکند؛ و چنین می گفت که وقتی به نزدیکی ایشان رسیده بودند، همان شب به سمت ایشان رفتیم؛ ایشان سلاح به دست گرفته و گفتند ما مسلمانیم؛ ما نیز گفتیم: ما هم مسلمان هستیم. گفتیم: پس برای چه سلاح به دست گرفته اید؟ پاسخ دادند: به خاطر ما (از ترس شما) و گفتند: شما چرا سلاح به دست گرفته اید؟ گفتیم: اگر آن چنان است که می گویید، پس سلاح را بر زمین بگذارید؛ ایشان سلاح را بر زمین گذاشته، هم ما و هم ایشان نماز خواندیم. (طبری، ۱۳۸۷: ج ۳، ۲۸۰)^۱

متقی هندی به جز ابوقتاده، عبدالله بن عمر را نیز از کسانی برمی شمارد که به ایمان و اسلام مالک شهادت می داده است (نک: متقی هندی، ۱۴۰۱: ج ۵، ۸۴۵). بنابراین مالک بن نویره مرتد نشده بود و ابوقتاده و عبدالله بن عمر نیز بر مسلمان بودن او شهادت داده بودند و نیز وی به سبب ارتداد یا ندادن زکات کشته نشد، بلکه چشم ناپاک خالد بن ولید به همسر زیبای مالک افتاد و زیبایی همسر مالک سبب شد خالد تصمیم به قتل مالک و همه مردان قبیله اش بگیرد. ابن حجر عسقلانی در این باره می نویسد:

أن خالد رأى امرأة مالک و كانت فائقة فی الجمال، فقال مالک بعد ذلك لامرأته:

۱. ابن عبدالبر نیز معتقد است مالک به اشتباه کشته شد. وی می نویسد: قال الطبری: بعث النبى ﷺ مالک بن نویره على صدقة بنی یربوع. و كان قد أسلم هو وأخوه متمم بن نویره الشاعر، فقتل خالد بن الولید مالکاً یظن أنه ارتدّ حين وجهه أبوبکر لقتال أهل الردة. و اختلف فیه هل قتله مسلماً أو مرتداً؟ و أراه - و الله أعلم - قتله خطأ. و أما متمم فلا شك فی إسلامه (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ج ۳، ۱۳۶۲).

قتلتیننی یعنی سأقتل من أهلك. (عسقلانی، ۱۴۱۵: ج ۵، ۵۶۱)

خالد بن ولید با کمال بی شرمی در همان شب با همسر مالک بن نویره همبستر شد. یعقوبی در تاریخ خود نوشته است:

فأتاه مالك بن نويرة يناظره واتبعته امرأته فلما رآها أعجبتة فقال: والله ما نلت ما في مثابتك حتى أقتلك وتزوج خالد بامرأة مالك، أم تميم بنت المنهال، في تلك الليلة. (يعقوبی، بی تا، ج ۲، ۱۱۰)

مالک بن نویره به نزد وی آمد تا با او گفت وگو نماید. همسرش نیز به دنبال وی بود. وقتی خالد همسر او را دید در شگفت فرو رفته و گفت: قسم به خدا به آن چه در دست توست نمی‌رسم، مگر آن که تو را بکشم! و خالد با همسر مالک - ام‌تمیم، دختر منهال - در همان شب ازدواج کرد.

اما ابوبکر به جای این که خالد بن ولید را محاکمه کند، از او پشتیبانی و همه کارهای او را تأیید کرد و در برابر عمر که قائل به مجازات خالد بود گفت: او مجتهد بوده و در اجتهادش اشتباه کرده است (نک: طبری، ۱۳۸۷: ج ۳، ۲۸۰ و نیز نک: ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۲، ۳۵۸؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۳، ۳۶؛ مقریزی، ۱۴۲۰: ج ۱۴، ۲۳۹؛ متقی هندی، ۱۴۰۱: ج ۵، ۸۴۵).^۱ ابن اثیر می‌نویسد:

قدم خالد علی ابی بکر، فقال له عمر: یا عدو الله، قتلت امرأ مسلماً، ثم نزلت علی امرأته، لأرجمک. (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ج ۴، ۲۷۷)

طبری از مجادله زیاد عمر با ابوبکر در این باره یاد کرده است (نک: طبری، ۱۳۸۷: ج ۳، ۲۸۰).

آیا خداوند دستور داده که یک مسلمان را تنها به این دلیل که زکات را در میان فقرای قومش تقسیم کرده، با این وضع فجیع بکشید، از سراو به عنوان هیزم استفاده کنید و با زن او قبل از تمام شدن عده، همبستر شوید؟ و آیا نمی‌شد همین جمله (تأول فأخطأ) را درباره مالک

۱. عمر عقیده خود را درباره عملی که خالد مرتکب شده بود، از یاد نبرد. وقتی ابوبکر مرد و با عمر به عنوان جانشین وی بیعت کردند، یکی از نخستین کارهایی که انجام داد این بود که خبر مرگ ابوبکر را به اطلاع سربازان اسلام در شام رسانید. و با همان پیکی که حامل این خبر بود، فرمان عزل خالد را از فرماندهی سپاه صادر کرد (نک: دمشق، ۱۴۰۷: ج ۷، ۱۸). علاوه بر کلام عمر که در مجرم بودن خالد صراحت دارد، از کلام ابوبکر که گفت: «تأول فأخطأ» نیز برمی‌آید که خالد، مجرم و مقصر بوده است. لذا جنایات خالد هرگز توجیه‌شدنی نیست. از منابع متعدد اهل سنت روشن می‌گردد که خالد به صراحت دستور قتل مالک را صادر کرد (فقال خالد: یا ضاراً ضرب عنقه) بنابراین توجیه ابن حجر که گفته است: از کلام خالد سوء برداشت شد و در نتیجه، مالک کشته شد پذیرفتنی نیست.

بن نویره گفت؟

اگر خالد مجتهد باشد، مالک هم مجتهد بوده است؛ آیا جرم ندادن زکات بالاتر از قتل نفس محترمه و زناى محصنه است؟! مالک هم نمی‌گفت که من زکات نمی‌دهم و دادن زکات واجب نیست، بلکه خلافت ابوبکر را نپذیرفت و نمی‌خواست که زکات را به او بپردازد و همان رویه‌ای را که در زمان رسول خدا داشت، ادامه دهد. ابن حجر عسقلانی در این باره نوشته است:

وكان النبي ﷺ استعمله على صدقات قومه فلما بلغته وفاة النبي ﷺ أمسك الصدقة و فرقتها في قومه. (عسقلانی، ۱۴۱۵: ج ۵، ۵۶۰)

حتی اگر او از دادن زکات امتناع کرده بود، با چه مجوزی کشته شد؟ آیا هر کس که زکات نداد، باید خود و تمام افراد قبیله اش کشته شوند، زناش اسیر و فروج آن‌ها بر لشکریان مسلمان مباح شود؟^۱

از آن چه گفته شد درمی‌یابیم کسانی که یک مسلمان و صحابی بزرگ رسول خدا ﷺ را با این وضع بسیار فجیع می‌کشند، زنان مسلمان را اسیر و فروج آن‌ها را بر لشکریانش مباح می‌کنند، هرگز نمی‌توانند مصداق «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» و «أَدَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» باشند. آیا ممکن است خداوند - عز و جل - مسلمانان را به آمدن چنین قومی بشارت داده باشد؟^۲

۱. هنگامی که حضرت علی رضی الله عنه عازم نبرد خیبر بود، از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: ماذا أقاتل الناس؟ رسول الله صلی الله علیه و آله پاسخ دادند: قاتلهم حتی يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله فإذا فعلوا ذلك فقد منعوا منك دماءهم وأموالهم إلا بحقها و حسابهم علی الله (نیشابوری، بی تا: ج ۴، ۱۸۷۱؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ج ۲، ۴۳۱؛ ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۲، ۸۵؛ ابن سید الناس، ۱۴۱۴: ج ۲، ۱۷۵).

بخاری نیز در صحیح خود می‌نویسد: مردی با چشمان گرد کرده، گونه‌های بلند، چهره درهم‌کشیده، پر ریش و با سر تراشیده و در حالی که لباس خود را بر دور خویش پیچیده بود، ایستاده و گفت: ای محمد، از خدا بترس! رسول خدا فرمودند: وای بر تو! آیا من سزاوارترین مردم برای خدا ترسی نیستم؟ پس مرد بازگشت؛ خالد بن ولید گفت: ای رسول خدا، اجازه بده گردن او را بزنم! حضرت فرمودند: خیر؛ زیرا شاید او نماز بخواند. خالد پاسخ داد: چه بسیار نمازخوانی که با زبان خویش چیزی را می‌گوید که در قلبش نیست! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من مأمور نیستم که دل‌های مردم را بشکافم و شکم‌های ایشان را بدرم (بخاری، بی تا: ج ۱۴، ۲۶۹). با این حال خالد در ماجرای مالک، دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله را مراعات نکرد.

۲. گفتنی است که علاوه بر ماجرای مالک، جنایات صورت گرفته در حق حضرت زهرا رضی الله عنها و فجاءه (ایاس بن عبدالله) نیز در تأیید مدعی ما در عدم تطبیق اوصاف آیه شریفه بر ابوبکر و اصحابش کافی است. چنان‌که ابوبکر در لحظات آخر عمر از آن‌ها اظهار پشیمانی می‌کرد: «إني لا أسي على شيء من الدنيا إلا على ثلاث فعلتهدن وددت أني تركتهدن، وثلاث تركتهدن وددت أني فعلتهدن وثلاث وددت أني سألت عنهن رسول الله ﷺ فأما الثلاث اللاتي وددت أني تركتهدن، فوددت أني لم أكشف بيت فاطمة عن شيء وإن كانوا قد غلقوه على الحرب، ووددت أني لم أكن حرق الفجاءة السلمی وأني كنت قتلته سريحاً أو خلیته نجیحاً.» (طبری، ۱۳۸۷: ج ۲، ۶۱۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۳، ۱۱۷؛ هیثمی، ۱۴۱۲: ج ۵، ۲۰۲؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ج ۱، ۶۲؛ متقی هندی، ۱۴۰۱: ج ۶، ۶۲۱؛ ح ۱۴۱۱۳؛ ابن عساکر، ۱۴۱۹: ج ۳۰، ۴۱۹؛ عسقلانی، ۱۴۰۶: ج ۴، ۱۸۹)

چهارم. بررسی فرار «يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»

افزون بر آن چه درباره فرازهای پیشین - مبنی بر این که با اثبات ارتباط نداشتن آیه شریفه با ابوبکر، استناد اهل سنت به ویژه فخر رازی به این فرازها برای اثبات مدعی خود که همان خلافت باشد کاملاً نادرست است و پذیرفتنی نیست - گفته شد، عدم تطبیق این فراز بر ابوبکر روشن تر از موارد قبلی است.

بر اساس روایات تاریخی، ابوبکر در هیچ پیکار و جهادی تاثیرگذار نبوده و نقش برجسته‌ای نداشته و به عنوان فردی شجاع در میدان مبارزه شناخته نمی شده است. ابن ابی الحدید به نقل از استادش ابوجعفر اسکافی می نویسد:

لم یرم ابوبکر بسهم قط ولا سلّ سیفاً ولا اراق دماً؛ (ابن ابی الحدید، بی تا: ج ۱۳، ۲۸۱)
ابوبکر نه هیچ گاه تیری انداخت و نه شمشیری کشید و نه خونی ریخت.

از این روست که ابن تیمیه برای توجیه این ضعف بزرگ می نویسد:

والقتال یكون بالدعاء كما یكون بالید قال النبی ﷺ هل ترزقون وتنصرون إلا بصغفائکم بدعائهم وصلاتهم وإخلاصهم؟ (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ج ۴، ۴۸۲)^۱
جنگ گاهی با دعاست، همان طور که گاهی با دست صورت می گیرد. رسول خدا - صلی الله علیه [وآله] و سلم - فرموده اند: آیا غیر این است که شما با دعا و نیایش و اخلاص ضعیفانتان روزی داده شده و یاری می شوید؟

فخر رازی نیز در کتاب کلامی خود برای فرار از این عیب بزرگ می نویسد:

الجهاد أقسام: منها: جهاد مع النفس. و منها: جهاد مع العدو بالحجة، والجواب عن الشبهة. و منها: جهاد مع العدو بالسیف والسنان. أما الجهاد مع النفس، فلا نسلم أن علیاً كان أقوى فیه من أبی بکر. و أما الجهاد مع العدو بالحجة والدعوة الی الله، فكان أمرأبی بکر فیه أتم. (رازی، ۱۹۸۶: ج ۲، ۳۱۷)

از مسلمات تاریخ است که ابوبکر در جنگ های متعدد و مهمی در زمان رسول خدا ﷺ از میدان جهاد فی سبیل الله فرار کرد و از خود پایداری و استقامت نشان نداد. جنگ احد، خیبر و

۱. و باز در جای دیگر با تحریف در معنای «شجاعت» می گوید: إذا كانت الشجاعة المطلوبة من الأئمة شجاعة القلب، فلا ریب أن أبابکر كان أشجع من عمر، وعمر أشجع من عثمان و علی و طلحة و الزبیر، و كان یوم بدر مع النبی فی العریش (حرانی، ۱۴۰۶: ج ۸، ۷۹). اگر شجاعت مورد نیاز رهبران، شجاعت قلبی باشد، پس شکی در این نیست که ابوبکر از عمر شجاع تر بوده و عمر نیز از عثمان و علی و طلحة و زبیر شجاع تر بود؛ و او در روز بدر همراه با رسول خدا در خیمه نشسته بود!

حنین بهترین شاهد برای این مطلب است.

ذهبی در کتاب *تاریخ الاسلام* با اشاره به اندوه ابوبکر پس از غزوة احد و این که او اولین نفری بود که پس از فرار رجوع کرد نوشته است:

عن عائشة - رضی الله عنها - قالت: كان أبوبكر إذا ذكر يوم أحد بكى ثم قال: ذاك يوم كان كله يوم طلحة. ثم أنشأ يحدث قال: كنت أول من فاء يوم أحد. (ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۲، ۱۹۱ و نیز نک: ابن ابی الحدید، بی تا: ج ۱۳، ۲۹۳)^۱

فرار ابوبکر و عمر در جنگ خیبر نیز در منابع معتبر اهل سنت ذکر شده است که در صفحات پیشین به آن اشاره شد. ایجی در *المواقف* و جرجانی در *شرح المواقف* می نویسند:

روی أنه بعث أبا بكرًا وأولًا فرجع منهزما وبعث عمر فرجع كذلك فغضب النبي ﷺ لذلك فلما أصبح خرج إلى الناس ومعه راية فقال لأعطين الراية اليوم رجلاً يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله كراراً غير فرارٍ وأعطاهما علياً. (جرجانی، ۱۳۲۵: ج ۸، ۳۶۹)

تعبیر «کراراً غیر فرار» به روشنی بر فرار و استقامت نکردن ابوبکر و عمر دلالت دارد.

در جنگ حنین نیز به جز چند نفر معدود که در کنار رسول خدا ﷺ استقامت ورزیدند و اسامی آنان در تاریخ ضبط است، همگی فرار کردند که ابوبکر هم جزو آنان بود. ابن عبدالبر می نویسد:

انهزم الناس عن رسول الله ﷺ يوم حنين غيره وغير عمر، و أبي سفيان بن الحارث. وقد قيل غير سبعة من أهل بيته وقال ابن إسحاق: السبعة: علي، والعباس، والفضل بن العباس، وأبو سفيان بن الحارث، وابنه جعفر، وربيعة بن الحارث، وأسامة بن زيد، والثامن أيمن بن عبيد. وجعل غير ابن إسحاق في موضع أبي سفيان عمر بن الخطاب، والصحيح أن أبا سفيان بن الحارث كان يومئذ معه لم يختلف فيه، واختلف في عمر. (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ج ۲، ۸۱۳)^۲

۱. ابن ابی الحدید در *شرح نهج البلاغه* درباره جنگ احد می نویسد: استاد ما ابوجعفر رضی الله عنه می گفت: با برجایی او را در جنگ احد بیشتر مورخان و سیره نویسان، منکر شده اند. و بیشتر ایشان می گویند که با رسول خدا جز علی و طلحه و زبیر و ابودجانه، کسی باقی نماند؛ و از ابن عباس نقل شده است که شخص دیگری نیز باقی ماند و او عبدالله بن مسعود است. بعضی شخصی دیگری را نیز اضافه می کنند و او مقداد بن عمرو است. و از یحیی بن سلمة بن کهیل روایت شده است که گفت: به پدرم گفتم: چند نفر در روز احد همراه رسول خدا باقی ماندند؟ پاسخ داد: دو نفر، علی و ابودجانه (ابن ابی الحدید، بی تا: ج ۱۳، ۲۹۳).

۲. صالحی شامی (درگذشته ۹۴۲ق) به نقل از ابن ابی شیبه می نویسد: روی ابن ابی شیبه عن الحكم بن عتيبة - بلفظ تصغير عتبة الباب - رحمه الله تعالى، قال: لما فرّ الناس يوم حنين عن النبي ﷺ جعل يقول: أنا النبي لا كذب أنا ابن عبد المطلب

اما بخاری و دیگران به نقل از ابوقتیاده گزارشی نقل می‌کنند که بر وجود عمر در میان منزهمین دلالت دارد:

وَأَنْهَزَمَ الْمُسْلِمُونَ، وَأَنْهَزَمْتُ مَعَهُمْ، فَإِذَا يُعْمَرُ بْنُ الْحَطَّابِ فِي النَّاسِ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا سَأَلَ النَّاسِ؟ قَالَ: أَمْرُ اللَّهِ، ثُمَّ تَرَجَعَ النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری، بی تا: ج ۱۴، ۲۳۳، دمشق، ۱۴۰۷: ج ۳۲۹، ۴)

ابوبکر در جنگ بدر نیز رشادت و شجاعتی از خود نشان نداد و چنان‌که گفته شد، وی به جای مبارزه با کفار در عریش رسول خدا ﷺ قرار داشت. اگرچه بعضی خواسته‌اند تا این موضوع را توجیه کنند یا حتی به عنوان منقبتی خاص برای او به شمار آورند^۱، در حالی که فرار از جنگ مورد نکوهش شدید خداوند متعال قرار گرفته است و فرارکنندگان، به تصریح قرآن کریم مغضوب خداوند متعال و مستحق جهنمند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا رَحَفَا فَمَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ* وَمَنْ يُؤْمَرْ بِبَيْعِ دُونِ اللَّهِ إِلَّا مَتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَا وَاهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾. (انفال، ۱۵ - ۱۶)

از آن‌چه تا کنون بیان شد به خوبی روشن می‌شود که ابوبکر هرگز نمی‌تواند مصداق عبارت «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» باشد. شیخ طوسی در این باره نوشته است:

فأما من قال أنها نزلت في أبي بكر فقوله بعيد من الصواب، لأنه تعالى إذا كان وصف من أرادته بالآية بالعزة على الكافرين وبالجهاد في سبيله مع اطراح خوف اللوم كيف يجوز أن يظن عاقب توجه الآية إلى من لم يكن له حظ في ذلك الموقف لأن المعلوم أن أبا بكر لم يكن له نكايه في المشركين، ولا قتل في الإسلام، ولا وقف في شيء من حروب النبي ﷺ موقف أهل البأس والفناء، بل كان الفرار شيمته، والهرب ديدنه، وقد انهزم عن النبي ﷺ في مقام بعد مقام، فانهزم يوم أحد ويوم حنين، وغير ذلك، فكيف يوصف بالجهاد في سبيل الله - على ما يوصف في الآية - من لا جهاد له جملة. (طوسی، بی تا: ج ۳، ۵۵۷)

فلم يبق معه إلا أربعة، ثلاثة من بني هاشم، ورجل من غيرهم، على بن أبي طالب، وعباس وهما بين يديه، وأبوسفیان بن الحارث أخذ بالعنان، وابن مسعود من جانبه الأيسر (صالحی شامی، ۱۴۱۴: ج ۵، ۳۲۹).

یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: انهزم المسلمون عن رسول الله حتى بقى فى عشرة من بنى هاشم، وقيل تسعة، و هم: على بن أبى طالب و العباس بن عبد المطلب و أبوسفیان بن الحارث و نوفل بن الحارث و ربیعة بن الحارث و عتبة و معتب ابنا أبى لهب و الفضل بن العباس و عبدالله بن الزبير بن عبدالمطلب، وقيل أيمن بن أم أيمن (یعقوبی، بی تا: ج ۲، ۶۲).

۱. شیخ مفید در این باره در پاسخ به توجیحات اهل سنت به تفصیل سخن گفته است (مفید، ۱۴۱۳: ۱۹۳).

اما عجیب این است که با وجود این همه شواهد بر عدم شجاعت و رشادت ابوبکر، آن هم بعد از هجرت و گسترش اسلام و مسلمین، فخر رازی حظ ابوبکر در جهاد با کفار را از حظ حضرت علی علیه السلام بیشتر می داند؛ زیرا جهاد ابوبکر با کفار در اوایل بعثت بوده است^۱، در صورتی که همگان می دانند که مسلمین به دلیل شرایط خاص مکه، پیش از هجرت، با کفار نجنگیده اند و بر اساس صریح آیات قرآن کریم، مأمور به صفح و عفو بودند.

پنجم. بررسی فراز ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ﴾

با توجه به آن چه تا کنون بیان شد، این فراز از آیه شریفه نیز به ابوبکر ارتباطی ندارد، از این رو جایی برای ادعای فخر رازی که گفته است: «هذا لا یتق بابی بکر لانه متأكد بقوله تعالی: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولَ الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ﴾» باقی نمی ماند.

بنابراین از دیدگاه شیعه این آیه شریفه به ابوبکر و اصحابش و پیکاران آن با اهل رده ارتباطی ندارد و نمی توان از این آیه شریفه، فضیلت و منقبتی برای او و اصحابش نتیجه گرفت.

در روایات و تفاسیر شیعه، این آیه شریفه و اوصاف والای آن بر امیرالمؤمنین علی و امام مهدی علیه السلام تطبیق داده شده است (نک: عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۳۲۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۲، ۳۱۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۳، ۳۲۱).

شیخ طوسی، شیخ مفید و تعدادی دیگر از مفسران شیعه با دلایل متعددی این آیه را بر امام علی علیه السلام و اصحابش تطبیق داده اند. شیخ طوسی با استناد به روایات متعدد می نویسد:

وقال أبو جعفر وأبو عبد الله عليهما السلام وروی ذلك عن عمار وحذيفة، وابن عباس: أنها نزلت في أهل البصرة و من قاتل علياً عليه السلام. فروى عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: يوم البصرة «و الله ما قوتل أهل هذه الآية حتى اليوم» وتلاهذه الآية. و مثل ذلك روى حذيفة، و عمار و غيرهما. (طوسی، بی تا: ج ۳، ۵۵۶ و نیز نک: مفید، ۱۴۱۳: ۱۳۱)

وی تطبیق اوصاف ذکر شده در آیه بر امیرالمؤمنین علیه السلام را تأییدی بر این روایات می داند (همان منابع).

چنان که گفته شد در روایات و تفاسیر شیعه، این آیه شریفه بر امام مهدی علیه السلام و اصحابش نیز تطبیق داده شده است.

طبرسی به نقل از قمی این قول را ذکر کرده و سپس مؤیدی بر آن آورده است.

۱. لأن مجاهدة أبي بكر مع الكفار كانت في أول البعث.

وی می نویسد:

علی بن ابراهیم گوید: این آیه درباره مهدی موعود و اصحاب اوست. قسمت اول آیه، خطاب است به کسانی که درباره آل محمد علیهم السلام ظلم کردند، آن‌ها را کشتند و حقشان را غصب کردند. ممکن است این قول را تأیید کنیم به این‌که: قومی که خداوند به آوردن آن‌ها وعده می‌دهد، باید در وقت نازل شدن آیه، موجود نباشند. بنابراین شامل تمام کسانی که تا روز قیامت، بر این صفاتند، می‌شود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۳، ۲۲۲)

عیاشی نیز به نقل از امام صادق علیه السلام به روایتی در همین باره اشاره کرده است (نک: عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۳۲۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۲، ۳۱۴).

این روایات که در تفسیر آیه وارد شده با هم تعارض ندارند؛ زیرا این آیه همان‌طور که سیره قرآن است مفهومی کلی و جامع را بیان می‌کند که امام علی علیه السلام یا امام مهدی علیه السلام به همراه اصحابشان مصداق‌های مهم آن هستند^۱، چنان‌که طبرسی در عبارت مذکور پس از بیان هر دو روایت، قائل شد به این‌که این آیه شامل تمام کسانی که تا روز قیامت بر این صفاتند می‌شود. فیض کاشانی و قمی مشهدی نیز می‌نویسند:

أقول: لا منافاة بین الروایتین علی ما حَقَّقناه فی المقدمات من جواز التعمیم. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ج ۲، ۴۴؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ج ۴، ۱۴۲ و نیز نک: شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ج ۱، ۶۶۹)

نتیجه

از همه آن‌چه تا کنون گفته شد، نتیجه می‌گیریم که این آیه شریفه بی‌گمان به ابوبکر و مبارزه او با اهل رده ارتباطی ندارد و اوصاف ذکر شده در آیه براو و اصحابش تطبیق نمی‌کند و نیز اقوال مفسران اهل سنت در این باره با تعارضات بسیاری همراه است. این آیه، مفهوم کلی و جامعی را بیان می‌کند که امام علی علیه السلام و امام مهدی علیه السلام به همراه اصحابشان از مصداق آن به شمار می‌روند.

۱. چنان‌که بیان شد این آیه شریفه به سنت استبدال اشاره دارد: ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾ (محمد: ۳۸) که در این صورت امام علی علیه السلام و امام مهدی علیه السلام و اصحابشان از مصداق بارز قوم جایگزین هستند؛ زیرا بقا و استمرار دین الهی در زمین، در گرو خواست یک فرد یا گروه نیست و هیچ‌کس نباید دین خدا را مدیون خود بداند و اگر قوم یا گروهی، از دین و اجرای برنامه الهی روی برگردانند و خود را تا سطح تعهد و مسئولیت متناسب با رسالت آسمانی، بالا نکشند، رسالت آسمانی تعطیل نخواهد شد و خداوند متعال گروه دیگری را که شرایط بهتر و برتری را برای ایفای نقش خود فراهم آورده باشند و پیرو برنامه الهی باشند، جایگزین آن‌ها خواهد کرد.

منابع

- ابن ابي حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسير القرآن العظيم، عربستان سعودی، مكتبة نزار مصطفى الباز، ١٤١٩ق.
- _____، الجرح والتعديل، بی جا، بی نا، بی تا.
- ابن ابي الحديد، ابو حامد عبدالحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم، بی جا، دار احیاء الكتب العربية، بی تا.
- ابن اثیر، عزالدین أبو الحسن علی بن محمد، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت، دار الفكر، ١٤٠٩ق.
- _____، الكامل فی التاريخ، بیروت، دار صادر - دار بیروت، ١٣٨٥ق.
- ابن تیمیة الحرانی، أحمد بن عبد الحلیم، منهاج السنة النبویة، بی جا، مؤسسة قرطبة، ١٤٠٦ق.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دارالكتاب العربی، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
- _____، الموضوعات، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٣٨٥ق.
- ابن حبان، محمد، الثقات، هند، دائرة المعارف العثمانیة، ١٣٩٣ق.
- _____، المجروحین من المحدثین والضعفاء والمتروکین، حلب، دارالوعی، ١٣٩٦ق.
- ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ١٤١٠ق.
- ابن سید الناس، ابوالفتح محمد، عیون الاثر فی فنون المغازی والشمالیة والسیر، بیروت، دارالقلم، ١٤١٤ق.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر والتنویر، بی جا، بی نا، بی تا.
- ابن عبدالبر، أبو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، بیروت، دار الجیل، ١٤١٢ق.
- ابن عربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، احکام القرآن، بی جا، بی نا، بی تا.
- ابن عساکر، أبو القاسم علی بن الحسن، تاریخ مدینة دمشق، بیروت، دارالفکر، ١٤١٩ق.
- ابن هشام، عبدالملک، السیرة النبویة، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- اصبهانی، أبو نعیم أحمد بن عبدالله بن أحمد، الضعفاء، بی جا، دار الثقافة - الدار البیضاء،

- ١٤٠٥ق. - أوسى، محمود بن عبدالله، *روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم*، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق.
- اندلسى (ابن عطيه)، عبدالحق بن غالب، *المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز*، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٢ق.
- اندلسى، ابوحيان محمد بن يوسف، *البحر المحيط فى التفسير*، بيروت، دارالفكر، ١٤٢٠ق.
- اندلسى (ابن حزم)، أبو محمد على بن احمد، *المحلى*، مدينه، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بى تا.
- بحراني، سيد هاشم، *البرهان فى تفسير القرآن*، تهران، بنياد بعثت، چاپ اول، ١٤١٦ق.
- بخارى، محمد بن اسماعيل، *صحيح البخارى*، موقع وزارة الأوقاف المصرية، بى تا.
- بغدادى، علاء الدين على بن محمد، *لباب التأويل فى معانى التنزيل*، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق.
- بغوى، حسين بن مسعود، *معالم التنزيل فى تفسير القرآن*، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٤٢٠ق.
- بلاذرى، احمد بن يحيى بن جابر، *انساب الأشراف*، تحقيق: سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت، دارالفكر، ١٤١٧ق.
- _____، *فتوح البلدان*، تحقيق: رضوان محمد رضوان، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٣ق.
- بياضوى، عبدالله بن عمر، *أنوار التنزيل وأسرار التأويل*، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٤١٨ق.
- ترمذى، محمد بن عيسى، *سنن الترمذى*، مصر، موقع وزارة الأوقاف المصرية، بى تا.
- ثعلبى نيشابورى، ابواسحاق احمد بن ابراهيم، *الكشف والبيان عن تفسير القرآن*، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٢٢ق.
- جرجانى، مير سيد شريف، *شرح المواقف*، قم، منشورات الشريف الرضى، ١٣٢٥ق.
- جصاص، احمد بن على، *احكام القرآن*، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٥ق.
- حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله، *المستدرک على الصحيحين*، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١١ق.
- حرانى (ابن تيمية)، أحمد بن عبد الحلیم، *منهاج السنة النبوية*، بى جا، مؤسسة قرطبة، ١٤٠٦ق.

- حویزی، عبد علی بن جمعه، نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
- دمشقی (ابن کثیر)، اسماعیل بن عمر، البداية والنهاية، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
- _____، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- _____، تلخیص کتاب الموضوعات، بی جا، مکتبه الرشد، بی تا.
- _____، سیر اعلام النبلاء، قاهره، دار الحدیث، ۱۴۲۷ق.
- _____، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق: علی محمد البجاوی المجلد، دارالمعرفة للطباعة والنشر، بیروت، بی تا.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، الاربعین فی اصول الدین، قاهره، مکتبه کلیات الازهریة، ۱۹۸۶م.
- _____، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، تفسیر سورآبادی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰ش.
- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- _____، اللالیء المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
- شبر، سید عبدالله، تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دار البلاغة للطباعة و النشر، ۱۴۱۲ق.
- لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، تهران، دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ش.
- شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر، دمشق و بیروت، دار ابن کثیر و دارالکلم الطیب، ۱۴۱۴ق.
- _____، الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة، بیروت، المکتب الإسلامی، ۱۴۰۷ق.
- صالحی شامی، محمد بن یوسف، سبیل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- طباطبایی، سید محمد حسین، میزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، موصل، مکتبه العلوم و الحکم، ۱۴۰۴ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.

- _____، مجمع البيان فى تفسير القرآن، تهران، انتشارات ناصرخسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
- طبرى، ابوجعفر محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.
- _____، تاريخ الأمم والملوك، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق.
- طوسى، محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
- عاملى، حسين بن عبدالصمد، وصول الاخبار الى اصول الاخبار، تحقيق: سيد عبداللطيف كوه كمرى، قم، مجمع الذخائر الاسلامية، ۱۴۱۰ق.
- عاملى، شرف الدين، اجتهاد در مقابل نص، ترجمه: على دوانى، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۳۸۳ش.
- عسقلانى (ابن حجر)، ابوالفضل احمد بن على، الإصابة فى تمييز الصحابة، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۵ق.
- _____، لسان الميزان، بيروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.
- عقيلى، ابوجعفر محمد بن عمر بن موسى، الضعفاء الكبير، بيروت، دارالمكتبة العلمية، ۱۴۰۴ق.
- عياشى، محمد بن مسعود، كتاب التفسير، تهران، چاپخانه علميه، ۱۳۸۰ق.
- غرناطى (ابن جزى)، محمد بن احمد، التسهيل لعلوم التنزيل، بيروت، شركت دار الازرقم ابن ابى الازرقم، ۱۴۱۶ق.
- فتنى، محمد طاهر بن على، تذكرة الموضوعات، بى جا، بى نا، بى تا.
- فيروزآبادى، محمد بن يعقوب، سفر السعادة، بى جا، بى نا، بى تا.
- فيض كاشانى، ملا محسن، تفسير الصافى، تهران، انتشارات صدر، ۱۴۱۵ق.
- قاسمى، محمد جمال الدين، محاسن التأويل، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- قرطبى، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران، انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۶۴ش.
- قمى مشهدى، محمد بن محمدرضا، تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى، ۱۳۶۸ش.
- قمى، على بن ابراهيم، تفسير القمى، قم، دار الكتاب، ۱۳۶۷ش.
- كياهراسى، ابوالحسن على بن محمد، احكام القرآن، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۵ق.
- متقى هندی، علاء الدين على بن حسام الدين، كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال، مدينه،

مؤسسة الرسالة، ١٤٠١ق.

- مراغى، احمد بن مصطفى، تفسير المراغى، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
- مزى، يوسف بن الزكى عبدالرحمن ابوالحجاج، تهذيب الكمال، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٠ق.

- مفيد، محمد بن محمد، الانصاح فى الامامة، قم، المؤتمر العالمى للشيخ المفيد، ١٤١٣ق.
- مقرئى، تقى الدين احمد بن على، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة و
المتاع، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
- ميبدي، رشيد الدين احمد بن ابى سعد، كشف الأسرار وعدة الأبرار، تهران، انتشارات امير كبير، ١٣٧١ش.

- نسائى، أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن، الضعفاء والمتروكين، حلب، دار الوعى، ١٣٦٩ق.
- نيشابورى، نظام الدين حسن بن محمد، تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بيروت، دار
الكتب العلمية، ١٤١٦ق.

- نيشابورى، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، بيروت، دار إحياء التراث العربى، بى تا.
- هيثمى كوفى، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة فى رد على أهل الرفض والضلال والزندقه،
بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٩٩٧م.

- هيثمى، نورالدين على بن أبى بكر، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، بيروت، دارالفكر، ١٤١٢ق.
- يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب بن جعفر، تاريخ يعقوبى، بيروت، دار صادر، بى تا.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی